



چکیده:

مدت زمانی است که آقای دکتر سروش ۵ مقاله نوشته‌اند تحت عنوان «رؤیاهای نبی» که قرآن مبتنی است بر خواب یا رؤیا، و پیامبر خواب می‌دیده است. و سپس خواب خود را در بیداری برای مردم گزارش می‌نموده. من بر این عادت نبوده‌ام که بلافاصله دست به قلم ببرم و پاسخ متفکران را بدهم. کسی فکری می‌کند و حتماً پس از تجزیه و تحلیل آن در ذهن خود، و بررسی نتایج نشر آن، اظهار و ابرازش می‌دارد، و عده‌ی هم می‌خوانند یا می‌شنوند و برخی می‌پذیرند و بعضی هم مردودش می‌شمارند.

اما اخیراً در برنامه پرگار شبکه جهانی بی بی سی فارسی، نیمه مناظره‌ی بود بین آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان و آقای دکتر سروش. آقای مهندس بازرگان آیات قرآن را به ۵ بخش تقسیم کردند، و گفتند کلیت آیات قرآن تحت این پنج عنوان طبقه بندی می‌شوند. و لبّ کلام آقای دکتر سروش این بود که پیامبر جریانهای مذکور در آیات قرآن را در خواب می‌دیده است. دو مثال هم زدند، یکی اینکه کسی نمی‌تواند بگوید «آدمها مسخ شدند و میمون شدند»، بلکه باید در خواب ببیند که آدمی مسخ می‌شود و بعد در بیداری به بیان یا تعریف آن پردازد. مثال دیگرشان اینکه باید در خواب ببیند کسانی که گناه کرده‌اند، کلاه خود آهنین بر سرشان است.

در مقالات قبلی هم مثال هایی که می‌زنند از این قبیل است. یعنی مثال‌های مادی است. چنین برداشتی به این معنی است که سطح قرآن را به نازل ترین حد بکاهند، و همینطور سطح انسان را، یعنی انسان یک حیوانی است که دو پا دارد، روی دو پا راه می‌رود و وجه امتیازش با سایر حیوانات همین است. و خدا هم خدایی است که راجع به این عنصر حیوانی صحبت می‌کند. اما آن معانی ممتازی را که ما در خصوص هدایت بشر از قرآن فهم می‌کنیم، اصلاً هیچ یک از آنها در این مناظره مطرح نمی‌شود.

اگر آقای دکتر سروش بگویند که ملاصدرا هم همین حرف را می‌زند، باید متنش را بیاورند، کتابش را بیاورند، از رویش بخوانند، اگر ترجمه فارسی دارد، بگویند مترجم کیست، اگر نه، عربیش را بخوانند و ترجمه کنند. چون این بحث، بحث بسیار جدی است، و حتماً در صدد است یک جریان بسیار کهنه و قدیمی را به شکل جدید احیاء نماید.

مسأله دیگری که لایه لای این بحث مطرح شد این بود که آیا قرآن متن است یا گفتار و این را نسبت دادند به برخی از نویسندگان عرب، از جمله دو نفر را اسم بردند، یکی محمد ارکون و دیگری نصر حامد ابوزید، که هر دو از دنیا رفته‌اند. این بدان معنا است که ببینیم آیا پیامبر از روی نوشته خوانده و بعد گفته است، یا صوت را شنیده و بازگو کرده است؟

کلیدواژه‌ها: وحی - روح - قرآن - پیامبر - رؤیا - رؤیای صادقانه - عالم غیب - گفتار - نوشتار - سید علی اصغر غروی - دکتر سروش - مهندس عبدالعلی بازرگان.

بحثی را که من شروع می‌کنم، اگر که فضا اجازه دهد، نیازمند پروراندن و اثبات است. اثبات کنم که قرآن چیست، چه می‌گوید و چه می‌خواهد. قرآن گفتار است یا متن؟ پیامبر می‌شنیده یا می‌خوانده یا در خواب می‌دیده و در بیداری خواب خود را به عنوان وحی الهی تعریف می‌کرده است؟

در این مقدمه این را نیز بگویم که «خواب» چیزی نیست که آقای دکتر سروش مبتکر آن باشند و جدیداً به عنوان طرحی نو و با عنوان رؤیاهای پیامبر در انداخته باشند. خیلی از عرفاء و صوفیه، این موضوع را مطرح کرده‌اند، که رؤیاهای صادقانه داریم، یعنی خوابی که در آن انسان عوالم دیگر و غیب را نیز رؤیت می‌نماید و خیلی از حقایق را در خواب می‌بیند که پهلوی به پهلوی وحی می‌زنند. برای اینکه



خودهاشان به جایگاه دریافت وحی همچون انبیاء نمی‌رسیده‌اند، شأیت وحی را در حد رؤیای صادقه تنزل داده‌اند و خواب را مطرح کرده‌اند که ما هم خواب می‌بینیم و از این طریق به منزلت و شأن پیامبران می‌رسیم!

آقای دکتر سروش هم در مثنوی غوری عمیق کرده‌اند و بر آن اشراف دارند. در ۲۸۰ بیت از مثنوی خواب آمده است. برای اثبات این مدعا که پیش از این هم موضوع رؤیا و دیدن پاره‌یی از حقایق هستی و عالم غیب در خواب، مورد نقد و نظر بوده است، باید این ۲۸۰ بیت را بازخوانی شود، حداقل با ۵ بیت قبل و بعد از آن و همه اینها را بحث کنیم. هرچند در بسیاری از این ابیات لفظ خواب در معنای حقیقی لفظ و معمول آن بکار رفته است. پس زمان می‌برد تا ببینیم این رؤیاهای نبی ریشه‌اش در کجا است.

در چنین مباحثاتی، به جای اینکه ورود به بحث کنیم و بخواهیم دفاع کنیم، در گام نخست طرح سؤال مناسب تر است. سؤال اول؛ آیا قرآن گفتار است یا متن؟ بنظر می‌رسد مخاطب ما معتقد است کلامی به اسم کلام خدا نداریم، و قرآن گفتار محمد است که از درون الهی شده او تراویده است و علت آن را رؤیاهای نبی می‌داند، و به صراحت رؤیا را به خواب معنی می‌کند، نه دیدن به عین قلب و بصیرت، که هم قرآن ناطق بر آن است و هم حکماء و عرفاء ما. و من می‌خواهم بگویم و اگر بتوانم ثابت کنم که آیات قرآن رؤیا نیست!

حال سؤال اول؛ قرآن گفتار است یا متن؟ اگر می‌گویند گفتار است، می‌پرسیم گفتار را چگونه شنید؟ اگر می‌گویند صوت را در خواب شنید، می‌پرسیم چگونه به حافظه سپرد مثلاً یک سوره مانده را از اول تا آخر؟ آیا آن صوت از عالم غیب آمده و پشت سر هم خوانده شده؟ و آیا در یک خواب بود یا چند خواب؟ و چگونه توانست اینها را به هم متصل کند؟ و آیا کسی که در واقع این صوت را در خواب به گوش پیامبر می‌رساند، توضیح می‌دهد که این بقیه سوره مانده است؟ اگر بگویند: بلی! می‌پرسیم: شما آنجا بودید؟! چرا خود پیامبر نگفت؟! و آیا از دیدگاه شما، پیامبر یک خواب گزار (کسی که خواب را تعریف می‌کند) صادق است یا کاذب؟ دروغ می‌گفت یا راست؟ دیدگاه شما چیست؟ راستگو بود یا دروغ‌گو؟

حال پیامبر این گفتار را در خواب با صوت شنید یا بی صوت؟ صدا دار بود یا بی صدا؟ گفتار باید صدا داشته باشد یعنی صوت داشته باشد تا بشنود. از کجا پیامبر گفتار را که می‌شنید، فهم می‌کرد که اینجا آخر آیه است و باید نقطه گذاشت و آیه دیگر را شروع کرد؟ آیا کسی که آن صوت را القاء می‌کند، اینها را توضیح داده است؟ اگر بگویید؛ بلی! از کجا می‌دانید؟ از روی متن قرآن که می‌خوانید می‌فهمید؟ یا شما آنجا بودید و فهمیدید؟ این را از کجا کشف می‌کنید؟

بیایم در متن. حال اگر بگویید؛ خواب، متن بوده است و پیامبر از روی متن خوانده و به حافظه سپرده، جواب می‌دهیم: پیامبر، به اعتراف همه هم عصرانش، سواد نداشت! پیامبر قدرت خواندن و نوشتن نداشت! وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّهُ بِيَمِينِكَ ... (عنکبوت ۴۸)، ... مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا ... (شوری ۵۲). پس متن هم نمی‌تواند باشد! اما متن هم هست. قرآن هم کلام است، هم کلمه است، هم کتاب است، پس متن است.

مثلاً وقتی پیامبر آیاتی را می‌خواند که راجع به خودش حرف می‌زند؛ «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم ۳ و ۴)» «از روی هوی حرف نمی‌زند، وحی است که به او وحی می‌شود». در فهم همین وحی است که مانده‌اند! می‌خواهند، و ما همه می‌خواهیم، بفهمیم این کلام چه طور به پیامبر رسیده است. این را می‌خواهیم کشف کنیم. چون در این مسأله می‌مانیم، فکر می‌کنیم، و به این نتیجه می‌رسیم که جز

از این راه نمی‌شود، یعنی تمسک و توسل به رؤیا. هر کسی هم راهی را برای خود پیدا می‌کند که بگوید فقط این راه که من می‌پیمایم درست است.

اما آیاتی را به طور خاص می‌توان مطرح کرد و پرسید؛ چه طور پیامبر اجزاء آن را در خواب می‌بیند؟! مثلاً این آیات که؛

«وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» (زمر ۷۵)

و می‌بینی ای پیامبر فرشتگان را گرد آمدگان پیرامون عرش، درحالی که تسبیح می‌گویند به ستایش پروردگارش.

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلُهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» (غافر ۷)

آنان که عرش را به دوش می‌کشند و آنان که پیرامون آن هستند تسبیح می‌گویند به ستایش پروردگارش.

«وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» (شوری ۵)

و فرشتگان تسبیح می‌گویند به ستایش پروردگارش و آمرزش می‌خواهند برای هر کس که در زمین است.

یعنی فرشتگان دارند تسبیح می‌گویند. آیا پیامبر این فرشتگان را می‌بیند؟ آیا فرشتگان مجسمند؟ باید پیامبر توضیح دهد که من فرشتگان را دیدم! چون در ابتداء آیه ۷۵ زمر، به صراحت می‌گوید؛ «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ» تو فرشتگان را می‌بینی / پس نمی‌تواند همینطور بگوید؛ «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ»، من فرشتگان را دیدم! آیا به جسم و ماده دیده؟! در خواب باید آن چیزهایی که دیده می‌شوند تبدیل شوند به آن چیزی‌هایی که با این چشم سنخیت دارند، یعنی با چشم ماده می‌شود دیدشان. ما در خواب هیچ چیز را با چشم معنا نمی‌بینیم، هر چیزی را که می‌بینیم، همان چیزی است که در بیداری می‌توانیم با چشم ماده بینیم. وقتی پیامبر می‌گوید؛ تسبیح می‌گویند پروردگارش را / آیا پیامبر فرشتگان را دید یا ندید؟! این قضایا را چه طور در خواب می‌بیند؟

یا وقتی که موسی می‌گوید «إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» (طه ۱۰ / نمل ۷ / قصص ۲۹) من در کوه طور با آتشی مأنوس شده‌ام! / پیامبر باید مجسمه موسی را ببیند، یعنی هیکل موسی را ببیند که در یک نقطه‌یی ایستاده است و بنی اسرائیل در برابر او هستند و موسی دارد با آنها سخن می‌گوید. این را باید در خواب ببیند، و بعد سخنش را منتقل کند! یعنی صدای موسی را بشنود، که موسی دارد این کلمات را می‌گوید، و بعد همه اینها را که در خواب می‌بیند، دقیقاً به خاطر بسپارد! زیرا می‌داند و باید بداند که می‌خواهد همه این رخدادهای در بیداری برای مردم بازگو کند، والا اشتباه می‌کند.

ما وقتی متن یا مقاله‌یی می‌نویسیم، هر بار که مرور کنیم و بخوانیمش، یک کلمه را برمی‌داریم و کلمه دیگری جایش می‌گذاریم. پیامبر کجا این کار را انجام می‌داد؟! کجا تدوین می‌نمود؟! کجا ویرایش می‌کرد؟! و بعد می‌آمد خواب را به صورت بسته بندی شده و درست، در یک چارچوب، به اسم سوره بقره، یا نساء، یا فاتحه، یا عصر، ارائه می‌داد. و بعد چه اقدامی می‌کرد که این وقایع اتفاقیه در طول یک خواب را فراموش نکند؟! چگونه بود که هر چه که می‌خواند عوض نمی‌شد، یکسان بود، تا آخر عمرش، بی هیچ تغییر و تبدیلی، تکرار می‌کرد؟! این طور نبود که یک بار برای مردم بخواند و القاء کند و بعد بگوید یادم رفت! و سپس از مردم پرسد؛ شما از آنچه من دیروز برای‌تان گفته‌ام چیزی یادتان مانده است؟! من از خاطر مرفته است؟!!

واقعاً ما نمی‌توانیم این مسائلی را که در این عرصه بر پیامبر گذشته است درک کنیم، ولی این



ساختار را می‌بینیم که در پیش روی ما هست. باید این سؤال‌ها مطرح و پاسخ داده شود! مثلاً پیامبری که در خواب، همه این آیات را می‌بیند، پس در خواب به یک غیبی دسترسی پیدا می‌کند، و اگر خدا به او می‌گوید: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ» (انعام ۵۰)، باید گفت تو که از طریق خواب، دسترسی به خزائن الهی داری، پس چه می‌گویی که؟ «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ»؟ من به شما نمی‌گویم که نزد من خزائن الهی هست؟ / «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» (انعام ۵۰) غیب را هم نمی‌دانم؟ / اگر پیامبر، در خواب، همه آیات را دیده باشد، و بعد هم گفته باشد که؟ «من غیب نمی‌دانم»، دروغ گفته است، آن هم از قول خدا، و این افتراء بر خدا است، چون خدا به او می‌گوید: «قُلْ»، بگو که من دسترسی به خزائن الهی ندارم و غیب را هم نمی‌دانم!

«وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ» (انعام ۵۰) اگر پیامبر ملک نیست، چگونه می‌تواند فرشتگان را به چشم ببیند و بگوید «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ»؟ این آیه را چگونه در خواب می‌بیند که؟ «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (حشر ۲۴)؟ باید تمام کائنات را به چشم دیده باشد، که در یک نقطه‌ی مجتمعند و تسبیح خدا را می‌گویند!

کجا پیامبر در آیه‌ی، یا گوشه‌ی از حدیثی، گفته است که من اینها را در خواب دیده‌ام؟ در صورتی که خوابهایی را که خوابگزارها دیده‌اند یا تعبیر کرده‌اند، قرآن می‌گوید «خواب دیدند». دو نفر، یوسف و ابراهیم، قرآن خوابشان را بازگو می‌کند، آن دو نفر زندانی هم رؤیای خود را برای یوسف تعریف می‌کنند که؟ ما خواب دیده‌ایم. حال پیامبر، بیان خواب ابراهیم را چگونه در خواب دیده است؟ آیا ابراهیم را می‌بیند که رؤیایش را تعریف می‌کند؟! و آیا یوسف را در خواب می‌بیند که خوابش را توضیح می‌دهد؟ و از این دست آیات هرچه بخواهید در قرآن هست!

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً» (بقره ۶۷) پیامبر، موسی را باید در خواب ببیند که در برابر قومش ایستاده و این سخن را می‌گوید؛ که خدا به شما دستور می‌دهد گاو را ذبح کنید، تا برسد به آنجا که «قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ» (بقره ۷۰) گفتند بخوان برای ما پروردگارت را تا روشن سازد برای ما که چیست آن (گاو)، همانا این گاو بر ما مشتبه شد و همانا ما هرآینه اگر خدا بخواهد هدایت یافته‌گانیم. / پیامبر همه اینها را باید در خواب ببیند! و «گوینده» را باید ببیند و بیاید بازگو کند، که آن «گوینده» در میان قوم بنی اسرائیل، که این سخنان را به موسی می‌گفت، قیافه‌اش این گونه بود، لباسهایش این شکل بود. اما می‌بینیم که ذکری از این مسائل نه در قرآن هست و نه بیرون آن، و از اصحاب رسول هم، کسی از آنها سخنی نگفته است.

آیا بیان آیات جهنم و بهشت به این شکل که مثلاً پیامبر خواب دید که خدا گودالی حفر کرده و درونش آتش است و آدمهای گناهکار را در آن می‌ریزد، و این جهنم است، و باغی را می‌بیند که انسانهای خوب و صالح را به آنجا می‌فرستند، و نه‌رهایی که در آن باغ جاری است، و این آیه را می‌خواند که: «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (آیات عدیده) و این بهشت است! آیا بدین ترتیب قضایای مشکل قرآن حل می‌شود؟!!

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» (بقره ۱۵) این آیه را پیامبر چگونه در خواب می‌بیند، که خدا اینها را مسخره می‌کند؟ پس باید خدا را به جسم ببیند که آمده در میان قوم کافران و آنها را استهزاء می‌کند و «وَيَمْدُدُهُمْ فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» و بعد آنها را ببیند که خدا می‌کشاندشان در طغیان خودشان و می‌گوید بروید آنجا سرگردان باشید. چه طور پیامبر در خواب می‌بیند که «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمْدُدُهُمْ فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؟! و از این دست آیات.

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (حدید ۱۲)

روزی که می بینی ای پیامبر مؤمنین و مؤمنات را که نورشان در پیش رویشان شتابان می رود و نیز در سمت راست آنها...

اینها را چه طور در خواب می بیند؟ یعنی مؤمنین و مؤمنات را به چهره دیده است؟! باید بگویند تو بودی عمر، ابوبکر، ... شما را در خواب دیدم که به بهشت می رفتید. خوابهایی را که پیامبر دیده گفته است. در میان احادیثی که من نگاه کردم دو حدیث است! یکجا می گوید؛

من در خواب دیدم که بر منبر من بوزینگان بر سر و روی هم بالا می رفتند و بازی می کردند.

که البته این خواب تعبیر شد. یکی هم می گوید؛

من خواب دیدم که بر سر حوض کوثر نشسته بودم و دیدم که از دور اصحاب من را می آورند، ناگهان متوجه شدم که نیستند! گفتم: یا رَبِّ، أَصِحَابِي أَصِحَابِي؟ این اصحابک های من کجا رفتند؟! قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنْكَ لَا تَعْلَمُ مَا فَعَلُوا بَعْدَكَ، خدای تعالی می گوید: تو نمی دانی که اینها بعد از تو چه کردند!! وقتی خواب است، پیامبر حتماً می گوید؛ «من خواب دیدم». ممکن است در جای دیگر هم گفته باشد، من در روایات غیر از این دو حدیث پیدا نکردم.

اگر بپذیریم که همه آیات را خواب دیده است، حروف مقطعه را از کجا آورده و اول این سوره ها گذاشته است؟ «کهیحص» این را چه طور در خواب می بیند؟ آیا در خواب باز رؤیت است یا استماع؟! یعنی خواب است، چیزی نمی بیند و فقط می شنود؟! باز در این قضیه هستیم که چه طور اینها همه آیاتی را که پشت سرهم، زنجیروار، می آید، به خاطر می سپارد و بامدادان بازگو می نماید؟! این حروف مقطعه را از کجا می بیند؟! یا می شنود؟! یا کتاب است یا صوت؟! این پرسشها باید پاسخ داده شود. حال در این هم مانده اند که این قرآن متن است یا گفتار؟! مکتوب است یا استماعی؟!

اسامی قرآن را ببینیم که فقط به این که بگوییم این گفتار است یا متن تمام نمی شود! «تنزیل»، در ۱۲ آیه اسم قرآن «تنزیل» است. «تنزیل» یعنی تدریجاً فرو فرستادن. در هفتاد آیه اسم این کتاب «قرآن» است، یعنی خواندنی، باید پیوسته آن را قرائت کرد.

حال لازم است این سه آیه را، حداقل، از سوره قیامت بخوانم^۱، آیات ۱۶ تا ۱۹. ببینیم خدا به پیامبر چه می گوید یا پیامبر چگونه خلق کلمات کرده است؟!

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» پیامبر زبانت را مجنبان که بخواهی شتاب گیری در گفتن! جای دیگر می گوید «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (طه ۱۱۴) حرف نزن و شتاب مگیر در خواندن (قرآن) تا وقتی که ما بگوییم، پیش از آنکه وحی آن بر تو اجراء گردد. پس اول می آید و به نحوی که ما آن را نمی دانیم و نمی شناسیم، با پیامبر سخن می گوید!! من هم اصلاً نمی خواهم بگویم «وحی» چگونه است، اصلاً ما نمی فهمیم، در این راستا هم نباید کوشش کنیم، فقط این آیات را نگاه کنیم، و به حقیقت آنها ایمان آوریم.

اول نقشه یی بر ذهن تصویرگر پیامبر بی سواد ثبت می شود، پیامبر اگر سواد داشته باشد، شما

۱- عشره مبشره حدیث درست کرده اند!

۲- در سوره قیامت هم تفسیر کرده ام.



می‌توانید بگویید که آیات مکتوب، به صورت یک فیلم، از جلو چشمش رد می‌شده و او خوانده و به خاطر سپرده است!! اما پیامبر سواد نداشت؛

«مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ»

تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نمی‌دانستی ایمان چیست.

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ» (عنکبوت ۴۸)

و تلاوت نمی‌کردی پیش از این هیچ کتابی را و با دست هم نمی‌نوشتی.

سواد نداشتی و ما همه اینها را در اختیار تو نهادیم. «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتُعْجَلَ بِهِ» زبانت را به حرکت در نیاور برای گفتن آن! یعنی حق نداری، «لِتُعْجَلَ بِهِ» تا شتاب گیری برای گفتن آن! «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» وظیفه ما است گردآوری آن و قرائت آن. ما جمع می‌کنیم و می‌خوانیمش، تو در اینجا کاره‌یی نیستی! اینجا نشان می‌دهد که قرآن کلام است، گفتار است، باید بشنود. خدا می‌خواند «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» هر وقت که ما خواندیمش تو از قرائت ما تبعیت کن.

با این آیات چه می‌خواهند بگویند؟! خیلی روشن است! مگر اینکه بخواهند بگویند دروغ است. «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» بیان آن هم با ما است، / توضیح می‌دهیم «وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» (یوسف ۱۱۱) تفصیل هر چیزی است. / این سه آیه را نمونه آوردم که ببینید قرآن خودش را تعریف می‌کند.

«ذکر» نام دیگر قرآن است و در ۲۹ آیه مذکور است. قرآن «یاد» است، وقتی یاد است باید به یاد بماند و پیامبر به یادش می‌ماند، و چون به یادش می‌مانده، می‌توانسته مکرراً بر زبان جاری سازد! تا آخر عمر پیوسته این آیات را مرور می‌کرد. پس متن و گفتار تنها نیست، و نه این است و نه آن، و هر دو هم هست، و همه این اسامی که می‌گوییم هم هست!

«ذکری» در ۸ آیه به قرآن اطلاق شده است. «فرقان» یعنی ابزار تشخیص، جدا کردن حق از باطل، در سه آیه. چطور پیامبر، در خواب، فرقان را می‌دید، ابزار جدا کننده را، تا خود چنین نامی برگزیند و بر آن بنهد؟! «کتاب» در ۱۲۰ آیه آمده است، که تعدادی مربوط به تورات و انجیل و کتابهای قبلی است، و حدود ۸۰ آیه مربوط به قرآن است. پس متن است. کتاب یعنی نوشته و نسخه.

«الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم ۱)

کتابی است که ما بر تو فرو فرستادیمش تا بیرون ببری مردم را از تاریکی به نور.

کتاب است، یعنی نوشته است. خوب پیامبر بی‌سواد چگونه از روی نوشته بخواند؟! چرا می‌گوید «کتاب»؟! کجا نوشته شده؟ «آیه» و «آیات» دیگر اسامی قرآن است که من شماره نکرده‌ام. «آیه» و «آیات» برای چیزهای دیگر هم داریم. «صُحُفٌ مُطَهَّرَةٌ» در یک آیه. قرآن صحیفه‌های پاک است، صفحه به صفحه اش مطهره است. این را چه طور پیامبر در خواب می‌بیند؟! این صفحات چه حالتی دارند؟ آیا به صورت کاغذی است پاکیزه و روشن؟ صحف مطهره^۳ چیست؟

«بینه» در ۹ آیه و «رحمت» در ۱۸ آیه و «هدی» در ۲۵ آیه به قرآن اطلاق شده است. «شفاء» اختصاصاً در ۳ آیه به قرآن اطلاق شده. قرآن «شفاء» است. پیامبر چطور می‌بیند که قرآن شفاء دهنده است؟! توی خواب می‌بیند؟! می‌شنود؟! صوت است؟! «بشری» در ۷ آیه، قرآن «بشارت» است. «بصائر» در ۸ آیه. «تفصیل» در ۲ آیه. «تبیان» در یک آیه. تبیان فقط یک بار در قرآن آمده و آن هم به قرآن اطلاق

۳- «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (اعلیٰ ۱۸ و ۱۹)، اما صحف مطهره‌یی که اطلاق به قرآن شده، یکی است.

شده است؛ «تَبَيَّنَا لَكُلَّ شَيْءٍ» (نحل ۸۹). «نور» در ۱۴ آیه اختصاصاً به قرآن اطلاق شده است. این نور چگونه است؟! پیامبر چه طور می بیند که قرآن «نور مبین» است؟! و با چه بیانی آن را تعریف می کند؟! آیا فقط استماع است، یا همه چیز با هم است؟! یا گاهی این است و گاهی آن؟! «قول»، در ۱۰ آیه، قرآن «قول» است و گفتار. پس گفتار هم هست. در یک آیه هم، قرآن را «کلمه» خوانده است. در ۶ آیه، قرآن «کلمات» است، و «کلمه» هم مفهوم گفتاری بودن را شامل است و هم نوشتاری بودن را. و «مفصل» هم در یک آیه به قرآن اطلاق شده است. بناء بر این اگر شمارش کنیم اسامی قرآن را، ۲۱ اسم فعلاً استخراج شده است.

حالا ما چه طور می توانیم به یک فهم درستی از قرآن برسیم؟! از طریق نشستن، مطالعه کردن، کتابهای تفسیر و فلسفه و امثال اینها را زیر و رو کردن، بی آنکه دانسته‌های ما در عرصه و پهنه اجتماع بیاید، و مورد آزمون و عمل قرار گیرد، به هیچ وجه نمی توانیم کیفیت نزول آیات را بر پیامبر درک کنیم. این گام اول است. نمی شود ما ربا بخوریم و بفهمیم قرآن چه می گوید! نمی شود رشوه بدهیم و بگیریم و فهم کنیم که قرآن چه می گوید! نمی شود معتقد به دروغ مصلحت آمیز باشیم، و در عین حال درک کنیم قرآن چه می گوید! نمی شود کلاه سر مردم بگذاریم و بگوییم طوری نیست و خدا می بخشد، و باز هم مراد خدای تعالی را در کتاب معجیش تشخیص دهیم! اصلاً نمی شود! خودمان را بکشیم، قرآن را زیر و رو کنیم و صدها بار بجویم و نشخوار کنیم و توی مغزمان فرو کنیم، ولی از سلوک عملی دور افتاده باشیم، امکان ندارد بفهمیم قرآن چه می گوید! پس اینجا یک خط فاصل بکشیم. قرآن اسمش «تفصیل و مفصل» است، «فرقان» هم هست و جدا می کند، پس جدا کنیم. امکان ندارد کسی نیت شرّ به ذهنش خطور کند، حتی شرّ کوچک، آنگاه بتواند یا مدعی شود که قرآن و کلام وحی را درک می کند. ببینید این آیات را:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال ۲)

آیا اینها را پیامبر می بیند یا می شنود؟! رؤیت در خواب است یا استماع در خواب است؟! چه گونه است؟! این قضایا و وقایع را چه طور، در عین بی سوادی، به کلام مخلوق خود، تعریف می کند؟! «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» وقتی نام خدا برده شود دلهاشان آتشین می شود و دیگر بر جای خود قرار ندارند. «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» و وقتی که آیات خدا بر آنها تلاوت شود، بر ایمانشان افزون می گردد. «وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» تکیه گاه ایشان هم خدا است و او را وکیل کارهای خود می گیرند. پول تکیه گاه نیست! ماده تکیه گاه نیست! مال من تکیه گاه نیست! منم که چنین کردم تکیه گاه نیست! وکیل خدا است، و «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (انفال ۳) حالا می رسد به نماز. آن مقدمات اگر نباشد این نماز چیست؟! آن مقدمات باید باشد تا وقتی می آید و می گوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دلش وجل گردد! قلب از جا کنده شود! محکم به لرزش در آید! نماز، تلاوت همان آیات کتاب است، و به اینگونه، یعنی با تلاوت ایمانش افزون شود. «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (انفال ۳) از هر آنچه هم که از علم و دانش و خانه و اسباب و امکانات و زمان و عمر و چشم و گوش و دست و پا و هر آنچه که بر آنها ارزانی داشتیم، انفاق می کنند. از هر آنچه آسمان و زمین و خاک و هر چه در اختیارشان نهادیم، و نامش را نعمت گزاردیم، انفاق می کنند. «أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (انفال ۴) به راستی راست که اینها مؤمنانند. «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (انفال ۴) تازه رتبه بندی می کند! نه! عالی نیست! «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» همه مساوی هم نیستند!

مثنوی معنوی دفتر چهارم بازگشت به حکایت غلام



داستان غلامی است که پادشاه وقت حقوقش را نمی داد و او نامه نوشت به پادشاه.

احمق است و مرده ما و منی کز غم فرعش فراغ اصل نی

چون همیشه به فروع و شاخه‌ها می پردازد، دیگر فراغتی پیدا نمی کند که برود سراغ اصل و ریشه.

آسمان‌ها و زمین یک سیب دان کز درخت قدرت حق شد عیان

قدرت حق، یک درخت است و این سیب به آن درخت روییده است. حالا تو کجایی؟

تو چو کرمی در میان سیب در و ز درخت و باغبانی بی خبر

درخت را خدا بوجود آورده و باغبان هم خدا است، تو بسان کرم وسط سیب، از این سابقه تکاملی

چه می دانی؟

آن یکی کرم دگر در سیب هم لیک جانش از برون صاحب علم

آن کرم دیگری هم هست که نمی ایستد، سیب را می خورد و به جلو می رود، نگاهش به بیرون است. نمی شود بگویی وحی چیست! ولی اینها است که «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» (کهف ۱۱۰) من هم مثل شما کرمی در میان این جامعه، وسط این آسمان و زمین بوده‌ام، خوردم و خوردم و خوردم تا سوراخ کردم.

جنبش او و اشکافد سیب را بر نتابد سیب آن آسیب را

سیب، به سبب کرم خوردگی شروع می کند به پوسیدن تا کرم بماند! یعنی تو باید جهان مادی پیرامون خودت را به فناء بفرستی و نابود کنی. نگاه به آن و تعلق خاطر به آن نداشته باشی تا وسعت بیکران بیرون سیب بر تو مکشوف گردد و از آن زندان تنگ و تار رهایی یابی!

بر دریده جنبش او پرده‌ها صورتش کرم است و معنا ازدها

آتشی^۴ کاؤل ز آهن می جهد او قدم بس سست، بیرون می نهد

جرقه از کجا پرید، از توی کوره، اول سست است، کجا می افتد؟ در دل پنبه! حالا پیش می رود و آتش به عالم می زند. پس یک کلمه از یک آیه هم باید به همین شکل آتش افروزی کند، تا از یک سو جهان تن و ماده را خاکستر و فانی سازد و از سوی دیگر عالم معنی و روح را منور گرداند.

دایه اش پنبه است اول لیکن اخیر می رساند شعله‌ها او تا اثر^۵

مرد^۶ اول بسته خواب و خور است آخر الامر از ملائک برتر است

باید، مثل آن کرم و سیب این مسیر را برود تا برسد به آخر الامر.

در پناه پنبه و کبریت‌ها شعله نورش بر آید بر سُهی^۷

۴- اِنِّي اَنْسْتُ نَارًا، هنوز یک جرعه است.

۵- فضای بدون هوا را اثر گویند.

۶- مرد اینجا شخصیت است، یعنی زن و مرد را هر دو شامل می شود.

۷- تا آن دورترین ستاره‌یی که چشمک می زند طی مسیر می کند.

عالمِ تاریک روشن می‌کند
گرچه آتش نیز هم جسمانی است
جسم را نبود از آن عزّ بهره‌یی

گنده آهن به سوزن^۸ می‌کند
نه ز روح است و نه از روحانی است
جسم پیش بحر جان چون قطره‌یی

اگر جسم را ببرید پیش آتش می‌سوزاند
جسم از جان روزافزون می‌شود
چون رود جان جسم بی چون می‌شود

این جان است که جسم را به حرکت می‌آورد. روح که خارج شد، جسم حرکتی ندارد. به خاطر آن روح است که این ماده حرکت می‌کند، به خاطر روح غالب بر نظام هستی است که این نظام در حرکت است، روح را از آن بگیری همه چیز فرو می‌باشد پس تو نمی‌توانی خدا را از هستی جدا کنی، خدا از هستی جدا نمی‌شود، روح هستی است.

حد جسمت یک دو گز خود بیش نیست
تا بیغداد و سمرقند ای همام
جان تو تا آسمان جولان کنی است
روح را اندر تصور نسیم گام

تو الآن بخواهی بگویی پاریس، الآن توی پاریس هستی! الآن پای کاخ الیزه هستی! الآن پای برج ایفل هستی! این کار روح است، روح بی‌زمان می‌رود. الآن همه اینجا نشسته‌اید، همه تصور کنید در آشپزخانه‌ها تان هستید، چقدر زمان می‌برد؟ و تمام خانه‌هایی را که رفته‌اید الآن تجسم کنید. در لحظه همه خانه‌ها حاضر است. این حرکت روح است. همه آدمهایی را که دیده‌اید الآن حاضرشان کنید، همه با قیافه‌هاشان حاضرند، و نیز همه آدمهایی که مرده‌اند و شما دیده‌اید، حاضرشان کنید، همه حاضرند! این کار جسم نیست.

دو درم سنگ است پیه چشمتان
نور روحش تا عنان آسمان

این سفیدی و کل این چشم و شبکیه و عنیه دو درم وزن دارد، هم سنگ دو درم است. همین وزن دو درمی ببینید چه کارها می‌کند، ماده آن دو درم است اما بین در معنی چه می‌کند! و این رؤیت و بصیرت در بیداری است.

نور بی این چشم می‌بیند به خواب
چشم بی این نور چبود جز خراب

اگر این نور را از چشم بگیرید تاریک است، اما در خواب، به واسطه همین نور معنوی و شهود روحانی، رؤیتی معنادار اتفاق می‌افتد. ولی این رخداد رؤیت، هرگز به منزله وحی نیست.

جان ز ریش و سببت تن فارغ است
لیک تن بی جان بود مردار و پست

مثلاً شما لباس فلان بپوشید اصلاً باجان کاری ندارد

بار نامه روح حیوانی است این
پیشتر رو روح انسانی ببین

بارنامه یعنی ابزار فخر فروشی، پس این جسم ابزار فخر فروشی روح حیوانی است. یک معنای بارنامه هم معجز دادن است. مثلاً فلان کس به فلانی بار داد، یعنی اجازه داد.

۸- نه اینکه سوزن زیر گنده کند و آن را بکند! بلکه دورش را آهسته آهسته با سوزن می‌خورد تا کنده شود.



بگزر از انسان و هم از قال و قیل تالب دریای جانِ جبرئیل

تا آنجا باید بروی! حالا می‌آید سر پیامبر، آنجا که رسیدی جان احمد لب‌گزد
بعد از آنت جان احمد لب‌گزد

یعنی چه؟! کدام لب را؟!
آن وقت پیامبر تو را در آغوش می‌کشد، و به جای بوسیدن لب‌هات، لب‌هایت را چنان می‌مکد که گویا
می‌گزد.
آفرین! آمدی؟! آنجا حد جبرئیل است. جبرئیل تا آنجا می‌آید.

بعد از آنت جان احمد لب‌گزد جبرئیل از بیم تو واپس خزد

جبرئیل از این روی داد شگفت زده می‌شود که این کیست که محمد او را در آغوش کشیده؟!
گوید ار آیم به قدر یک کمان «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»
گوید ار آیم به قدر یک کمان «وَلَقَدْ رَآهُ بِالأُفُقِ المُبِينِ، وَمَا هُوَ عَلَى الغَيْبِ بِضَنِينٍ، وَمَا هُوَ بِقَوْلِ
شَيْطَانٍ رَجِيمٍ، فَأَيْنَ تَذهَبُونَ»، و هر آینه حتماً او را دیده است در افق روشن، و او نسبت به (بیان غیب -
وحی) بخیل نیست، و گفتار او هم از شیطان رجیم نمی‌باشد، پس به کجا دارید می‌روید؟!!

گوید ار آیم به قدر یک کمان من به سوی تو، بسوزم در زمان

جبرئیل می‌سوزد از نور ایمان مؤمن
حدیثی را هم مثنوی در جای دیگر آورده:
جهنم به مؤمن می‌گوید: جُزْ يَا مُؤْمِنُ إِنَّ نوركَ أطفأ نارِي. ای مؤمن نور و روشنایی تو آتش مرا
خاموش کرد. برو از اینجا، هرچه سریعتر عبور کن.